

## نو روز باستان ! گوینده بلقیس « مل »

من این روز خجسته و مبارک و پرمیمنت را که با نام پاک تو « نوروز » آیین یافته از ته دل به کسانیکه ترا یعنی « نو روز را بهار را » گرامی میدارند مبارکباد میگویم .  
گویی : به آمدن بهار شلاق پُر پیچ و تاب آذرخش با نوک گره خورده اش بر گرده ابر فرود آمده و آسمان را از درد سوزنده به غرش در آورده و باران مانند اشک یتیمان جاری میشود و هوای خوشگوار با ذلفان سبزه ؛ شگفتن و بار گرفتن درختان ؛ سرسبزی کشتزار ها در چشم پُر خمار نرگس و خوش رنگی لاله ها و عطر نسترن موسم رنگینی طبیعت خوش و رنگین تر میشود .  
هموطن :

بنگر بر قله های شامخ کوهساران که بسته ، بسته برف های زمستانی آب میشوند و جُرعه ، جُرعه از لابلای سنگلاخ ها به آب ذلال طبیعی مبدل میگردند و با جریان شان ادامه میدهند .  
در فصل گوارا بهار در سراسر وادی ها شادابی و پایکوبی سبزه ها شروع میشود و تا تاکستان های نو باوه میرسد و بوسه شادمانی بر لب باریک تاک ها دمیده و غوره دانه های معشوق زنبور در لای نوک زری برگهای نارس جان میگیرد .  
خطاب به کسانیکه قدر نوروز را نمیدانند :

خنجر آدمکشان و زمانه بیدادگر نمیتوانند این همه جوانه ها را نابود سازند و یا که گردش گردون را متوقف گردانند ؛ نمیتوانند از روییدن گلها روگردان شوند چرا که طبیعت همین خصلت اش است .  
انسان های قدر شناس در آغازین روز سال نو در تمام آیین های دنیا خورشید را بسوی عدالت دعوت مینمایند تا که روز کشف شود و شاخچه های سخاوت و استواری « عشق » به زندگی آدمیان بپا خیزد .

آدمیان نباید دلی را برنجانند و بر آیین دلها زنگار غم بنشانند .  
چرا ؟ ما انسانها به جای نوش نیش میزنیم و بجای مرهم زهر می پاشیم ؛ هر انسان حق مسلم دارد که از روز اول سال از زیبایی ها طبیعت بهره مند گردد .  
پس صادق ترین گفتنی ها را به نگاه تان بگویند نه به زبان .  
روزی از پهلو گل نیلوفر گذشتم ترس وجودم را فرا گرفت بر خلاف وقتی به مرداب رسیدم دنبال گل نیلوفر میگشتم چرا که گل نیلوفر در گلستان است نه در مرداب .  
هیچگاه سرمای سوزنده اوراق زمستان نتوانسته است که امید بهاران را از دلها بزدايد خود دانید که باد بهاری بر شاخچه های زمردین با تبسم دوستانه وزیده و احتزاز شاخچه ها یک دلربایی خاص دارد ؛ گویی مادری بروی طفلش دست نوازش میکشد .  
روزی در زیر درختان و شاخچه های مرطوب آن که سوزن زمردین تازه ، تازه سر زده بود نغمه بگوسم رسید .

در جهان به جز امید چیزی زیبا نیست

به ادای احترام

هر عرصه و هر قدمی را خزانست

